

پژوهش در دوره نقل علم *

* رضا منصوری



دی و پریر بودست و گذشته است و فکرت آلت است مر ادراک چیزی را که فردا و پس فردا خواهد بودن». من این جمله را برای اشاره به این موضوع آوردم که بگوییم چشم‌های ما دانشگاه‌های زمانی که در یک دانشگاه خوب درگفت و گوهای دانشگاهی این گزاره‌ها را زیاد می‌شنویم: «زمانی که من در ام آی‌تی بودم این کار را می‌کردیم» و یا «وقتی که در دانشگاه توکیو بودم، استاد ما این گونه بود» و حرف‌هایی از این قبیل؛ این چشم است و هنوز حتی گوش هم نیست. ولی فکر و فکرت چیز دیگری است. این جمله بسیار جالب به حدود هزار سال پیش برمی‌گردد. زمانی که بزرگان دوران طلابی تمدن اسلامی هنوز کمایش حضور داشتند؛ به خصوص وقتی که از ناصرخسرو می‌شنویم که چقدر از وضعیت علمی زمان خودش دلگیر بوده است، می‌فهمیم که چقدر متوجه بوده است که در قرن دوم یا سوم یا چهارم هجری چه انفاقاتی افتاده و چه دوران خفتی شروع شده بود که آن موقع ناصرخسرو می‌دیده و

نکاتی که خواهم گفت، می‌اغراق مبتنی بر یک تجربهٔ حداقل چهل و پنج ساله است که در آموزش عالی کشور و همچنین خارج از کشور داشته‌ام، به علاوهً افکار دوران کودکی‌ام. ولی نتیجه‌گیری من براساس مسائلی است که عمدهً به تجربهٔ ده سال اخیرم به خصوص چند سالی که در دولت نقش داشته‌ام، برمی‌گردد. در این مدت از نزدیک شاهد این مسئله بودم که مشکلات ذهنی ما ایرانیان در مواجهه با دنیای مدرن چگونه است. این را خیلی قاطع‌به می‌گوییم، چون قبل از آن، این‌گونه فکر نمی‌کردم. نوشه‌های من قبل از سال هشتاد، نسبت به نوشه‌هایم بعد از هشتاد و پنج یا نود تفاوت‌های اساسی دارد که ناشی از تجربه است. حرف‌هایی که در اینجا می‌زنم خیلی انتزاعی است و مطمئناً اگر شما هر کدام را به مصادقی فروکاریم، شاید بتوانید ببینید که ریشه‌های این جملات انتزاعی از کجا می‌آید.

من در طول بحث، دو اصطلاح کلیدی به کار می‌برم: «دوران گذار» به معنای گذار به توسعه و «دوره نقل» به معنای زمانی که ما در آن هستیم. ما در حال نقل علم هستیم و هنوز یک جامعهٔ علم‌آفرین نیستیم. اگر به صحبت‌های دکتر لاریجانی و مصادق‌هایی که ایشان مطرح می‌کردند توجه کرده باشید، به آسانی تناقض افکار بخشی از جامعهٔ ایران با بخش‌های دیگر آن را می‌توانید ببینید. علت آن، بودن در یک دوران گذار است. بنابراین اگر مصادق واقعی این حرف‌های انتزاعی را در اجرا ببینید، شاهد این خواهید بود که همین پژوهشکده، یکی از مصادیق اجرایی نوعی تفکر است که ما باید داشته باشیم تا بتوانیم امیدوار باشیم که در پنجاه یا صد سال آینده همانقدر علم‌آفرین باشیم که مثلاً در قرن چهارم یا پنجم هجری بوده‌ایم، البته نه آن چنان که در قرن هفتم یا هشتم به بعد هجری بوده‌ایم، که در حقیقت دوره افول علم در کشور ما و در همهٔ کشورهای اسلامی است.

به این جمله از ناصرخسرو توجه کنید: «چشم آلت است مر ادراک چیزی را که حاضر است امروز، و گوش آلت است مر ادراک چیزی را که متن یکی از سخنرانی‌های ایرادشده در مراسم سالگرد تأسیس شعبهٔ اصفهان پژوهشکده ریاضیات. گزارشی از این مراسم در همین شمارهٔ اخبار آمده است.

* سرپرست طرح رصدخانهٔ ملی

ترجمه و چاپ کردیم، به مدت سه چهار سال تلاش بسیاری کردم که مجموعه مدیریت ما آن را بپذیرد و تبدیل به یک عرف اداری کنم. ولی حتی بسیاری از همکاران دانشگاهی خودم آن را نپذیرفتند و نتوانستند آن را به صورت اجرایی درآورند. به یاد دارم، همان زمان در صحبتی که با یکی از اعضای شورای پژوهشی علمی کشور ترکیه در پاکستان داشتم، می‌گفتند در حال آموزش کارشناس‌هایشان هستند تا براساس این سند کار کنند. آنها در این جهت بسیار پیشرفت کردند و ما فقط آن را ترجمه و چاپ کرده و سازمان مدیریت را هم تعطیل کرده‌ایم! بخش‌های اداری ما که باید پشتیبان پژوهش باشند، هیچ سندی که براساس آن بدانند پژوهش به چه معناست ندارند.

ما هنوز در ایران نمی‌دانیم پژوهش به چه معناست! هنوز هیچ سند اداری در ایران موجود نیست که بگوید پژوهش یعنی چه، ولی سازمان مدیریتی با قدمت حداقل پنجاه سال داریم که چگونگی وضعیت پژوهش در ایران را بیان و برای آن نزخ تعیین می‌کند.

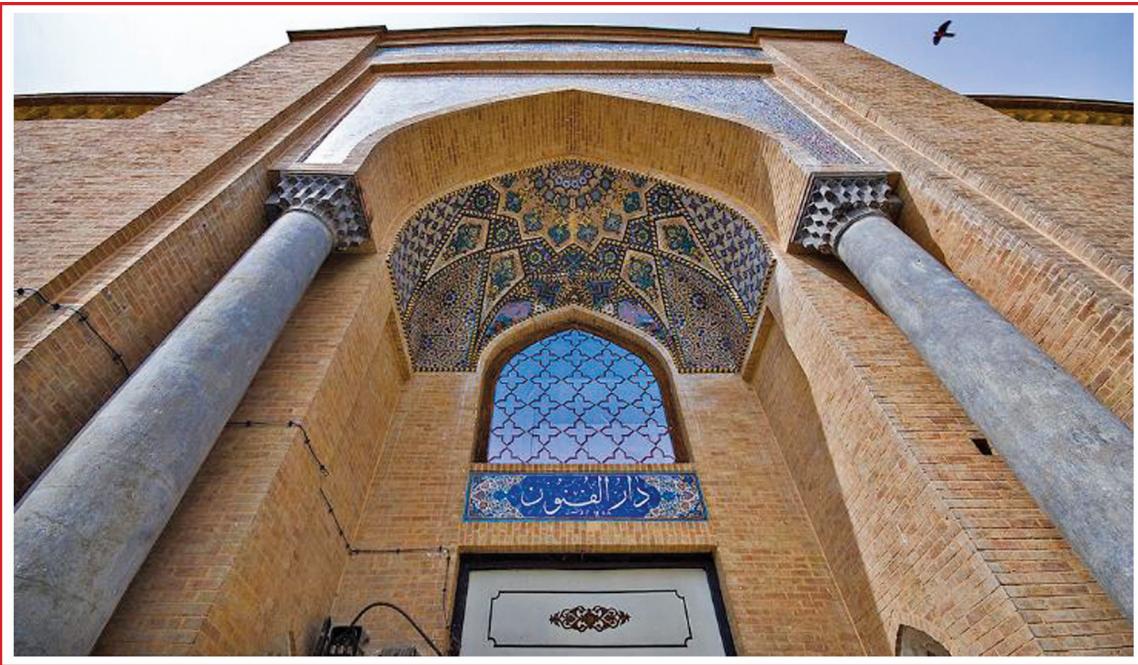
گرچه عنوان سخنرانی من «پژوهش در دوره نقل علم» است، ولی لفظ «پژوهش» را کمتر به کار می‌برم، زیرا مفهوم پژوهش در ایران بسیار جدید است، در حالی که مفهوم علم این طور نیست. علم را قبل از اسلام هم داشته‌ایم، بعد از اسلام هم به وفور داشته‌ایم. از دوران قبل از اسلام فقط مدرسه‌جندي شاپور را داشته‌ایم که صرفاً بخش بیمارستانی آن به دوران اسلامی منتقل شد به این ترتیب که در قرن دوم هجری که شاپور ابن سهل رئیس آن بود تعطیل شد و تجربه آن به بغداد اسلامی منتقل شد و این تجربه ادامه پیدا کرد. ولی طبق اسناد تاریخی، قبل از اسلام در ایران سنت علمی به معنای تفکر آزاد نداشته‌ایم، و حتی چند فیلسوف بیزانس که در دوران اوشیروان به ایران آمدند، دو سال بیشتر اقامت در ایران را تحمل نکرده و ایران را ترک کردند، چون در ایران اصلاً نمی‌شد فکر کرد! بنابراین تنها نهاد آموزشی که از قبل از اسلام به دوران اسلام منتقل شده است، همین مدرسه‌جندي شاپور است که بعد از مدتی تعطیل شد. در دوران‌های بعدی تنها هیچی که به عنوان نهاد آموزشی در حد عالی وجود داشت و ادامه پیدا کرد، مدارس و حوزه‌های علمیه هستند که تلفیقی هستند از نظامیه‌ها و مدرسه‌هایی که بعداً تأسیس شدند. بعد از دوره قاجار نهادهای جدیدی تأسیس می‌شوند. این نهادها در دوران پهلوی اول ادغام می‌شوند و دانشگاه تهران تأسیس می‌شود. پس از آن غیر از دانشگاه‌هایی مثل اصفهان و مشهد و تبریز و اهواز که سنت دانشگاه تهران را دارند، دو نهاد جدیدتر دانشگاه صنعتی شریف و دانشگاه شیراز را داریم، که به عنوان دو نهاد کمی متفاوت با سنت‌های قبلی، در دوره پهلوی تأسیس شدند. در دوره جمهوری اسلامی، همه این نهادهای مختلف وجود دارند. نهادهای دیگری نیز شکل گرفته‌اند، از جمله دانشگاه تربیت مدرس که خود عنوانش نشان می‌دهد که هیچ‌گونه تفکری در تأسیس آن نبوده که با پژوهش مرتبط باشد. در واقع از سال شصت و با رفتن تعدادی از دانشگاه‌های از کشور، احساس شد که باید عده‌ای مدرس تربیت شوند، لذا این دانشگاه تأسیس شد، ولی هیچ ارتباطی با مفهوم علم از نوع مدرن آن نداشته و یک ایده

ما هم الان به شدت درگیر آن هستیم. بنابراین دقت کنید که من دارم با این دید، موضوعی را که به علم یا پژوهش مربوط می‌شود به عنوان یک پدیده اجتماعی تحلیل می‌کنم. ما در دوران گذار به مدرنیت هستیم، مدرنیتی که انتهای آن معلوم نیست. معلوم نیست آن چیزی باشد که در اروپا مدرنیت است. ایرانیان در طول دویست سال اخیر نشان داده‌اند که می‌خواهند یک نوع مدرنیت خاص خودشان را به وجود بیاورند. هنوز هم نمی‌دانیم این چه نوع مدرنیتی است. ولی نهایتاً پنجاه یا صد سال آینده نسل‌های بعدی خواهند دید که این چه نوعی است و وجه تمایزش با مدرنیتی که در اروپا در این سیصد یا چهارصد سال بوده، چیست.

من به عنوان کسی که فیزیک خوانده، نه فلسفه یا جامعه‌شناسی یا علوم سیاسی، صحبت می‌کنم، منتظر راجع به خودمان و عالم صحبت می‌کنم، بنابراین خود به خود به قضایا با دید فلسفی نگاه می‌کنم. ما قطعاً نمی‌توانیم بدون توجه به هزار یا دو هزار سال قبل خودمان برای صد سال آینده برنامه‌ریزی کنیم، متاسفانه آنچه من در تجربه خودم در این سی و اندی سال بعد از انقلاب و قبل از انقلاب و دوره‌های دیگر دیده‌ام این است که ما در این دویست سال هنوز وقت تفکر در این باره پیدا نکرده‌ایم که چه می‌خواهیم. اگر می‌گوییم ما در حال گذار هستیم، به این معناست که در گذار همه جو اتفاقی می‌افتد، که نظرات مختلفی در مورد درست یا غلط بودن آن اتفاق‌ها وجود دارد. من می‌گوییم همه این حرف‌ها هم درست و هم غلط است. بستگی به این دارد که چگونه به این قضایا نگاه کنیم. ما چندین نوع نگرش هم‌زمان در کشور داریم که این علامت دوران گذار است. هیچ کدام از این نگرش‌ها را نمی‌توان غلط یا درست و یا خوب یا بد دانست. فقط باید به عنوان یک واقعیت بپذیریم که لایه‌های مختلف اجتماعی ما براساس اینکه ریشه‌های فکری و سلایق‌شان چیست، چه اطلاعاتی دارند، و چقدر دنیای جدید و قدیم را می‌شناسند، به طرق مختلف فکر می‌کنند. از این رو در این جامعه کارکردن بسیار سخت و پیچیده است. این را درگرسیستی که در طول تاریخ‌مان، در مکان‌هایی که به عنوان نهاد آموزش عالی یا نهادهای علمی داشته‌ایم، رخ داده، به راحتی می‌توان دید. من در کتاب ایران ۱۴۲۷ دوره‌های تاریخی مان را به چند دوره تقسیم کرده‌ام. همچنین در فصل دوم کتابی که اخیراً در آمریکا، با عنوان علم و فناوری در ایران منتشر شده است نظرات خودم را در تاریخ تحول ایران و آنچه که به علم مرتبط می‌شود منعکس کرده‌ام.

ما هنوز در ایران نمی‌دانیم پژوهش به چه معناست! هنوز هیچ سند اداری در ایران موجود نیست که بگوید پژوهش یعنی چه، ولی سازمان مدیریتی با قدمت حداقل پنجاه سال داریم که چگونگی وضعیت پژوهش در ایران را بیان و برای آن نزخ تعیین می‌کند. در حال حاضر اگر بخشنی از دولت ادعای کند که دو درصد از تولید ناخالص ملی را صرف پژوهش می‌کنیم، می‌تواند تعریف‌های افواهی موجود را چنان گسترش دهد تا این آمار درست در بیاید، و من که دائماً، خصوصاً در دولت‌های نهم و دهم، ادعا کرده و می‌کنم که بودجه پژوهشی را کاهش داده‌ایم و به زیر نیم درصد تولید ناخالص ملی رسانده‌ایم، در حقیقت یک معنی خاصی از پژوهش استنباط می‌کنم.

زمانی که در اوائل دهه هشتاد سند اروپایی فرسکاتی را در وزارت علوم



چهار مذهب خاص مفید بود و حتی به شیعه اجازه حضور داده نمی‌شد. به این جمله از کتاب سلوك الملوك فضل الله روزبهان خونجی اصفهانی (اوایل صفویه) توجه کنید: «پس ثابت شد که اصلاً به تعلم علوم فلاسفه، سوای آنچه علمای شریعت آن را داخل علوم خود ساخته‌اند اشتغال ضروری نیست. بنابراین بر شیعه‌الاسلام واجب باشد که از تعلم آن منع کند و اصلاً نگذارد که کسی به درس و افاده آن مشغول گردد». ما متأسفانه گاهی این نوع تفکر را بخشی از اسلام یا حتی خود اسلام می‌دانیم. هنوز هم عده‌ای در ایران این گونه فکر می‌کنند. در صورتی که این درست نیست. کافی است به چهارصد سال عقبت برگردیم، یا به صدر اسلام که اصلاً این گونه فکر نمی‌شد. همین نوع نگاه‌ها باعث می‌شود که در همین دوران صفویه در اصفهان شخصی مثل ملاصدرا را تحمل نکنند و تبعیدش کنند در حالی که ما الان به او افتخار می‌کنیم. خوب این اتفاقات در تاریخ ما رخ داده است. باید توجه کنیم که اگر می‌گوییم اسلام یا غیر اسلام، مسلمان هستیم یا نیستیم، متنظرمان کدام اسلام است و کدام علم در اسلام است.

حال به دوره‌ای می‌پردازیم که عنوان آن را «دوره نادیده‌انگاری» گذاشتام که عملًا دوره‌ای از قبیل از آق قویونلوها تا دوران قاجار است. در اواخر این دوره کتاب دکارت به اسم حکمت ناصری به فارسی ترجمه شده و مترجم کتاب، فلسفه آن زمان در ایران را با اروپا مقایسه می‌کند و می‌گوید: ما خورشیدیم و فلاسفه اروپا از جمله دکارت مانند سهها هستند (سهها کم‌نورترین ستاره در دب اکبر است). در دوران قاجار بزرگان ما آن چنان تصویری از فلسفه خودمان داشتند که اروپا را اصلاً به حساب نمی‌آوردند. تفکر اجداد ما از این نوع بوده است. باید آن را دست کم گرفت. ما در چنان وضعیت تاریخی‌ای زندگی می‌کردیم. هنوز هم خیلی از بزرگان ما این گونه تصور می‌کنند. وقتی رئیس جمهور ما خیال می‌کند یک دانش‌آموز در خانه‌اش می‌تواند غنی‌سازی

کاملاً موقت برای یک هدف موقت بوده است. با دقت در دانشگاه‌های دیگر می‌بینیم که هیچ کدام به سنت‌های دانشگاه‌های مدرن بر نمی‌گردند. بنابراین ما وارث مجموعه‌ای از نهادهایی هستیم که مبتنی بر هیچ یک سنت‌های گذشته مان نیست، بجز حوزه علمیه. اما حوزه علمیه ما هم براساس علمی که در شروع قرن دوم هجری تا اواسط قرن پنجم داشتیم، نیست. با کمی دقت و ریشه‌یابی خواهیم دید که زمینه‌ها چگونه بوده است که در قرن دوم تا پنجم دانشمندانی بر جسته پیدا شده‌اند. عمده افراد بر جسته علم در تمدن اسلامی تا قبل از سال چهارصد و پنجاه هجری بوده‌اند، اگر چه بعد از آن امثال خواجه نصیر و کاشانی را داشته‌ایم ولی اینها استثنای بوده‌اند نه قاعده. با شروع دوران سلجوقیان و تأسیس نظامیه‌ها آزادی تفکر و رشد علم موقوف شد، چرا که نظامیه‌ها اجازه تفکر در خارج از یک نوع فکر مشخص را نمی‌دادند.

در اینجا جمله‌ای از آدلار باشی را که هم عصر غزالی است نقل می‌کنم: «من از استادان عربیم (مسلمان یا اسپانیایی) آموخته‌ام که عقل را راهنمای خودم قرار دهم، حال آنکه شما بدین خرسنید که زنجیر یک مرجع اخلاقی را به گردن داشته باشید». من غزالی را شروع انحطاط تفکر در ایران می‌دانم و باید نظر این جملات آدلار باشی را شروع تفکر مدرن در اروپا بدانیم. با کمی تأمل به این نتیجه می‌رسیم که شاید در حال حاضر ما در ایران، در دورانی شبیه به آنچه آدلار باشی در اروپا می‌دید، هستیم. این موضوع فقط هم با غزالی شروع نشده است. مثلاً ما در حال حاضر به این سینا افتخار می‌کنیم ولی در آن زمان به مطالبی که این سینا بیان کرده، الکفر الصریح اطلاق می‌شد. واقعیات را باید دید!

در واقع پس از تأسیس نظامیه‌ها انحطاط تمدن اسلامی شروع می‌شود، زیرا در نظامیه‌ها اجازه داده نمی‌شد آن گونه که قبل از آن در دوره آل بویه بود تفکر رشد بکند. آزادی تفکر به شدت محدود شده بود و فقط در چارچوب

می خواهد کسانی که عالی ترین رتبه های دانشگاهی دنیا را دارند، مثلاً دکتری را، به خدمت بگیرند. وقتی که ما می دانیم در حال حاضر در دنیای مدرن، از کل افرادی که مدرک دکتری می گیرند فقط ده درصد موفق به کسب حرفه آکادمیک می شوند، پس این جمله به چه معناست؟! یوسف ثبوتی از همکاران ما می گوید: «در سال ۱۳۴۴ بالاخره عده ای احساس می کردند که دیگران پژوهش می کنند پس ما هم باید پژوهش کنیم.» خلاصه گفتند اگر بخواهیم پژوهش کنیم باید از جایی اقتباس کنیم. توصیه من این بود که ببینیم جو کافه تریاک هاروارد چگونه است، آن را بیاوریم و این کار را در تحصیلات تكمیلی انجام دادند، در یک گوشه هم یک کافه تریا درست کردند. اینها را به این دلیل مطرح می کنم که نشان دهن ما در چه دنیایی هستیم، و وضعیت ما چگونه است که در مورد پدیده ای مثل آموزش عالی در این سطح فکر می کنیم. اینها نشانه های یک نوع ظاهرگرایی است، چشم و گوش که ناصر خسرو می گفت و هنوز به فکرت نرسیده ایم و باید به این سمت برویم و بالاخره فرست این را پیدا بکنیم. به لحاظ تاریخی، خدماتی که مخبرالسلطنه، عیسی صدیق، و ثبوتی به ایران کرده اند خیلی وسیع است، ولی باید بالاخره بزرگان کشور و به خصوص سیاستمداران اجازه تفکر به مردم و امکان رشد تفکر را بدهنند، چیزی که در پژوهشگاه دانش های بنیادی می بینیم ولی در بقیه کشور نمی بینیم.

در تاریخ اروپا چندین انقلاب رخ داده است. اگر به تاریخ اروپا نگاه کنیم، در این سیصد، چهارصد سال گذشته کشت و کشتار زیادی رخ داده است که همه هم فقط براساس مسائل اقتصادی و قدرت نبوده، بلکه مسائل فکری هم بوده، و با چه زحمتی توانسته اند خودشان را متحول کنند. ما که هشتصد سال خواب بوده ایم، الان در دوران گذار به آگاهی هستیم و آگاهی در کشور ما در حال شروع است. ولی هنوز به این معنی نیست که همه قشر های ما آگاهانه فکر می کنند. ما لغاتی همچون سکولاریسم را مثل نقل و نبات علمی نکرده ایم، ما هیچ تأملی در تاریخ خودمان و در تاریخ این مفاهیم مدرن به کار می بریم پیش از آن که بدانیم مفهوم آن چیست. با اینکه ما از دوره های پیش و خودیافت (دوران پهلوی) عبور کردیم و اکنون در دوره آگاهی هستیم، هنوز فرصت تأمل پیدا نکرده ایم که بگوییم که بالاخره سکولاریسم چیست. به نظر من مفهوم سکولاریسم به همان پیچیدگی ام آرای در پژوهشی است و به راحتی نمی توان گفت که بد است یا خوب، به ما بربطی دارد یا نه!

من اینجا لغت «مخضرم» را برای اینکه رفتار خودمان را توضیح بدهم، به کار می برم. شعرای مخضرم شعرایی بودند در صدر اسلام که هم دوره جاهلیت و هم دوره اسلام را دیده بودند. ما دانشگاهی ها رفتار مان مخضرم گونه است: با روش منسوج نظامیه ای بزرگ شده ایم اما با منش علمی مدرن هم آشنا شده ایم! در جامعه یک نوع قطبیدگی داریم، انواع و اقسام بینش ها را داریم که گاهی اوقات کاملاً با هم متناقض اند، به همین دلیل به یک جامعه همگن تبدیل شده ایم. فرصت آن نیز پیدا نشده است، چون در دوران گذار هستیم. مفهوم ما از علم مدرن خیلی مخضرم گونه است. ما اغلب کتاب های درسی آمریکا را برداشته ایم و درس می دهیم. اما نوع تدریس ما و رفتار دانشگاهی ما مثل نظامیه هاست. ما داریم علمی را که در جای دیگر دنیا تولید شده



سردر دانشگاه تهران

کند، نشان می دهد ما دانشگاهی ها هم گاهی این گونه فکر می کنیم. یا اینکه خیال می کنیم در علوم انسانی هم حرف جدیدی در دنیا داریم که بزنیم، همه اینها ناشی از این تفکر است. باید از دید روانشناسی اجتماعی به این موضوع پرداخت. من دوره ای را که حکمت ناصری نوشته شده است «دوره بہت» می نامم. در این دوره کشف السلطنه، چای را به ایران آورد. این آدم چنین تصور می کرده که ما ایرانیان از همه دنیا بتریم و علمای فرنگ کاری نکرده اند، ما فقط اگر نیروی بخار را به ایران بیاوریم دیگر همه چیز دست می شود. در زمانی هم که عده ای شروع به آوردن صنایع مدرن به ایران کردند، این گونه فکر می کردند. همان طور که بعد از انقلاب، بزرگان ما دانشگاه تربیت مدرس تأسیس می کنند. در واقعیت اتفاقیه متن تلگرافی که از دفتر ناصرالدین شاه در مورد دارالفنون برای مخبرالسلطنه، که آن موقع در برلن بوده، فرستاده شده چنین است: «در میان ارگ دارالخلافه تهران یک عمارت بزرگ به جهت تحصیل و تعلیم و تعلم در نظر بگیرید، که اطفال این دولت علیه، بعضی علوم را که در این دولت متداول نیست فراگیرند.»

پس می توان دید که نوع تفکر ما چگونه بوده است، و اما دانشگاه تهران: متن تلگرافی که تیمورتاش وزیر دربار رضا شاه به عیسی صدیق که در سال ۱۳۰۷ در کلتک، دانشگاه معروف آمریکا، بوده می فرستد: متممی هستم تحقیق بفرمایید که اگر دولت ایران بخواهد دارالفنونی دارای شعب طب و مهندسی راه (شوسه و راه آهن) در طهران تأسیس نماید به چند نفر معلم ... وقتی دانشگاه تهران این گونه تأسیس می شود نباید انتظار زیادی داشته باشیم. عیسی صدیق که طرح تأسیس دانشگاه تهران را در سال ۱۳۰۷ تهییه می کند در سال ۱۳۴۴ در خاطراتش می گوید: «ما فکر کردیم اساتید دانشگاه تهران تحقیق هم بکنند و بنابراین مقرر کردیم دیگر بعد از این کسی که تاریخ درس می دهد جغرافی درس ندهد و جزو هم بتونیسید». این اوج تفکر مؤسس دانشگاه تهران است. در خاطرات مجتهدی می توان دید که، محمد رضا شاه به او می گوید: «دانشگاه بسیار بزرگی از لحاظ علمی و صنعتی در تهران تشکیل دهید و دانشگاه تهران را از خواب خرگوشی بیدار کنید». و این اصل حرفي است که در آخرین جلسه شاه به مجتهدی می زند و ایشان می آید دانشگاه صنعتی شریف را تأسیس می کند. اساسنامه دانشگاه شریف واقعاً خجالت آور است. مثلاً بندی در این اساسنامه وجود دارد که از دانشگاه

تصور می‌کنند بودجه تحقیقاتی، یعنی فقط کتاب خریدن و یا ساختن یک ساختمان، ریشه در این مفهوم ساخت جان دارد. این مفهوم چهارم علم است که ما هنوز موفق به انتقال آن به ایران نشده‌ایم. تمام مقدمات و تلاش‌ها برای مثلاً تصویب یک پروژه، وسایل جانی وغیره، بخشی از فرایند علم به مفهوم مدرن است، که در مفاهیم قبلی وجود ندارد.

علم یک فرایند اجتماعی است. ما این مسئله را که اروپایی‌ها مبالغه هنگفتی صرف ساخت ابزار برای اکتشافاتشان می‌کنند، درک نمی‌کنیم و می‌گوییم بگذار بکنند و ما نتیجه‌اش را درس می‌دهیم. تمام سیاستمداران ما این طور فکر می‌کنند. این که بودجه‌های تحقیقاتی مدام کم می‌شود و تصور می‌کنند بودجه تحقیقاتی، یعنی فقط کتاب خریدن و یا ساختن یک ساختمان، ریشه در این مفهوم ساخت جان دارد.

دو اصطلاح اساسی دیگر را هم بیان می‌کنم تا در ادامه صحبت از آن استفاده کنم: «اجتماع علمی» و «گفتمان علمی» که هیچ کدامش در ایران وجود ندارد. فقط گمانه‌زنی می‌کنیم، ولی نمی‌فهمیم چرا علم، علم می‌شود. برخلاف آن چیزی که ما تصور می‌کنیم، و برخلاف آنچه که فلاسفه علم دنیا گفته‌اند و ما به آن استناد می‌کنیم، علم تبعیت از یک سری ضوابط نیست، بلکه با مشاهده متون علمی متوجه می‌شویم که گزاره علمی آن چیزی است که اجتماع علمی آن را بپذیرد. یعنی برای ایجاد یک گزاره علمی، باید مقاله بدھیم، سمینار برویم و کنفرانس بدھیم و آن قدر این عمل را انجام دهیم تا اجتماع علمی آن حرف را بپذیرد و یک گزاره علمی بشود. ولی ما این کار را نمی‌کنیم. مثلاً من کاری می‌کنم که چهره‌مندگار در صداوسیما بشوم تا صداوسیما بگوید شما فیزیکدان خوبی هستید. صحبت گزاره‌های علمی را سیاستمداران و عوام تعیین می‌کنند. متأسفانه قبیح این کار در ایران از بین رفته است. این بیانگر این موضوع است که ما در ایران هنوز اجتماع علمی نداریم. ما الان در دوره نقل علم هستیم. گمان می‌کنم اعضای هیئت علمی ما در ایران به طور میانگین هفت‌تایی پانزده ساعت تدریس می‌کنند. من همکار دانشگاهی می‌شناسم که هفت‌تایی شصت ساعت درس می‌دهد. ما کتاب‌ها و جزوها را در این دوران «نقل می‌کنیم» و لذا نباید انتظار داشته باشیم مفهوم علم مدرن را درک نمی‌کنیم. خود ما دانشگاهی‌ها بیشتر از همه مقصرا هستیم. در این سال‌ها کوشش نکرده‌ایم یا فرصت نداشته‌ایم یا به هر دلیل دیگری تلاش نکردیم که مفهوم علم مدرن را درک نمی‌کنیم: ما اگر امتیاز علمی بخواهیم بگیریم آن را از رئیس دانشگاه یا صداوسیما می‌گیریم. من فیزیکدان اگر به معنی بین‌المللی فیزیکدان باشم به پژوهشگاه و دانشگاه اعتبار می‌دهم و صرفاً از آنجا حقوق می‌گیرم. من با کارهایی که انجام می‌دهم به دانشگاه اعتبار می‌دهم، نه اینکه دانشگاه به من اعتبار علمی بدهد. همان طور که دکتر لاریجانی در میان صحبت‌شان گفتند که برای پژوهش دنبال آدم می‌گردیم، اگر یک نفر بپیدا شد که بلد باشد کاری را به معنی مدرنش انجام دهد به دانشگاه و پژوهشگاه اعتبار می‌دهد، یک هسته تشکیل می‌شود و رشد می‌کند. این کاری است که سعی می‌شود در پژوهشگاه انجام شود و جای دومی را من در ایران نمی‌شناسم که

است نقل می‌کنیم. تفکر نمی‌کنیم. آفرینش علمی انجام نمی‌دهیم، هرچند ۲۰ هزار مقاله در سال تولید می‌کنیم.

باید دقیق کنیم که در دوره نقل به چه مطالبی توجه کنیم. ابزارهای ذهن که تفکر را به وجود می‌آورند بسیار پیچیده‌اند. مثلاً کاهی دویست سال طول می‌کشد تا یک مفهوم به وجود بیاید. مفهوم میدان که ما در فیزیک درس می‌دهیم حداقل صد سال طول کشید تا در ذهن فیزیکدان‌ها پدید آمد. لغت‌های مربوط به جامعه‌شناسی، فلسفه، و سیاست‌گذاری نیز از همین جنس هستند، اما ما بدون این که در یک کتاب، اصل لغت را و یا درسش را خوانده باشیم، آن را به فارسی ترجمه می‌کنیم و بعد متولی سکولاریسم یا مخالف سکولاریسم می‌شویم. ساختار ذهن به این راحتی به وجود نمی‌آید. ما ایرانی‌ها به دلیل سابقه خودمان چه قبل از اسلام و چه به خصوص در دوران طلایی اسلام و چه بعد از نظامیه‌ها یک ساختار ذهنی پیدا کرده‌ایم. علم را که می‌شنویم، ذهنمان به سمت حوزه علمیه می‌رود. دکتر لاریجانی اشتبانه هستند که هر کجا سخنرانی می‌کنند لغت علمی را به معنای علمای دانشگاهی به کار می‌برند. معلوم نیست این کوشش به کجا بینجامد. آیا این ساختار ذهنی ما عوض می‌شود؟ ساختار ذهنی شر به این راحتی شکل نمی‌گیرد. اروپایی‌ها سکولاریسم را طور دیگری می‌فهمند و ما در ایران طور دیگری. مثل شعر معروف مولوی با این مضمون که: از یکی پرسیدند زغفران خورده‌ای؛ گفت با کباب خورده‌ام بسیار. بیچاره پیاز را با زغفران یکی می‌گرفت. ما هم همین کار را با علم می‌کنیم. ما دانش یعنی مجموعه نوشه‌ها را درس می‌دهیم و آن را علم می‌دانیم. لااقل اگر ادعای دانشگاهی بودن و ادعای فکر کردن داریم نباید به این راحتی مفاهیم را به کار ببریم. باید متوجه باشیم که ما ساختار ذهنی خاص خودمان به عنوان ایرانی مسلمان را در ایران که با اروپایی‌ها فرق می‌کند. جهت حرکت ما جور دیگری است و شاید این ساختار ذهنی اجازه نمی‌دهد که کارهایی را انجام دهیم. مفاهیمی که در ذهن ماست خیلی سخت جان هستند، همین باعث شده که ما دویست سال است که با مظاهر تمدن جدید آشنا شده‌ایم ولی توانسته‌ایم کسبش بکنیم. نه اینکه عیوب باشد، این حسن ماست، منتهی باید این حسن را به یک نقطه قوت تبدیل کنیم، قبل از اینکه به عیوب ما تبدیل شود! تفکر ما ساخت جان است و این به دوره ساسانیان و حتی نه فقط بعد از اسلام بر می‌گردد. در زندگی اجتماعی مان نیز همین گونه هستیم. علم و پژوهش، مفهومی که در ایران به آن اطلاق می‌شود نیست، ما هنوز یاد نگرفته‌ایم که علم مدرن چیست. از دیدگاه من، ما وقتی کلمه علم را به کار می‌بریم، چهار مفهوم در ذهنمان مبادر می‌شود: علوم دینی، علوم طبیعی سنتی (کارهای ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا)، دانش (اگر علم را به عنوان یک فرایند در نظر بگیریم، به برشی از آن فرایند که در یک کتاب می‌آید دانش اطلاق می‌کنم) و علم در مفهوم مدرن آن. و ما دانش را به عنوان علم در دانشگاه‌ها تدریس می‌کنیم در حالی که این علم نیست، بلکه علم یک فرایند اجتماعی است. ما این مسئله را که اروپایی‌ها مبالغه هنگفتی صرف ساخت ابزار برای اکتشافاتشان می‌کنند، درک نمی‌کنیم و می‌گوییم بگذار بکنند و ما نتیجه‌اش را درس می‌دهیم. تمام سیاستمداران ما این طور فکر می‌کنند. این که بودجه‌های تحقیقاتی مدام کم می‌شود و

و با بعضی مباحث علمی آشنا می شوند؛ مقداری رشد می کنند و سپس رکود پیدا می شود. دوباره جوانانی از نسل بعد می آیند و دوباره همان روند تکرار می شود. اما چه زمانی به آن مرحله می رسیم که جلوی رکود را بگیریم. هیچ وقت فکر نکرده ایم!! کسانی که در سال های اول انقلاب برای رشد علم ایران فکر کردند — مثلاً در اطراف علوم پایه شاید دهنفری در حلقه نزدیکتر بودند و یک گروه ۲۰ نفری هم در حلقه بعدی — اینها دولت را به جلو سوق می دادند و خوشبختانه دولت انقلابی نظرات را می پذیرفت، ولی فقط این افراد بودند که فکر می کردند؛ مثلاً فکری در مقطعی از زمان پیدا شد و براساس آن آی پی ام و تحصیلات تکمیلی زنجان تأسیس شد. گروه بنیانگذار هر مؤسسه ای افکاری دارند ولی توان موتور این فکرها تا حدی است و جای خاموش می شود، اما مؤسسه ای موفق است که به موقع متوجه شود که کجا موتور ایده بنیانگذاران خاموش شده و موتور جدیدی را باید روشن کنند. ما در ایران متوجه این امر نیستیم و نمونه آن دانشگاه های تهران، اصفهان، تبریز، اهواز، مشهد و حتی پژوهشگاه های ما هم به این وضعیت درآمده است. کسی به این فکر نبوده که بعد از ۱۰ یا ۲۰ سال می خواهیم چه بکنیم.

این معضله است که ما باید در پژوهش به آن توجه کنیم. اول اینکه بپذیریم ما در دوره نقل هستیم، اما نباید این چشم انداز ما باشد. دوم اینکه بنیانگذاران هر مؤسسه ای از جمله آی پی ام باید بدانند که موتور فکر شان شاید تا بیست سال کار کند ولی باید بینندی شنند که چه بکنند تا موتور بعدی درست و به موقع روشن شود. باید پیشکسوتان و بنیانگذاران اولیه هر نهاد یاد بگیرند که نسل جدید را با خودشان همکار کنند و به افکار نسل جدید اجازه رشد دهند. اگر ما این کار را نکنیم هیچ وقت نمی توانیم حتی مفهوم علم مدرن را باید بگیریم. من نمی گویم علم آفرین شویم، بلکه در ابتدا باید یاد بگیریم و برای یاد گرفتنش هم توجه به این نکته ها ضروری است. تجربه به من نشان داده که انتظاری از سیاستمداران کشور نباید داشت! خود دانشگاران و پژوهشگران باید ابتکار عمل را به دست بگیرند، ما دانشگاه های خودمان کاری نکردیم و راه را تعیین نکردیم. اگر این کارها را می کردیم و سیاستمداران مخالفت می کردند تازه می توانستیم از آنها ایجاد بگیریم.

من صحبت های خودم را با این جملات پایان می دهم: سه موضوع را رهبری در شش ماه اخیر چندین بار تکرار کردند: علم همان قدر مهم است که اقتصاد؛ زبان فارسی برای آینده ما مهم است؛ و بودجه تحقیقاتی اهمیت دارد. ما به هیچ کدام از آنها عمل نمی کنیم، نه دولت، نه مجلس و نه ما دانشگاهی ها، هیچ کدام عمل نمی کنیم. من گاهی فکر می کنم واقعاً در یک دوران طلایی هستیم که این مسائل دغدغه رهبری کشور است، در صورتی که افراد دیگری باید نگران این مسائل باشند. مثلاً مجلس ما در بخش کمیسیون آموزش عالی چگونه عمل می کند؟ کمیسیون آموزش عالی بخشی از خود ماست و وزارت علوم بخشی از ما دانشگاهی هاست!! و هنوز معمل است. این مسائل را به حساب این می کنارم که ما در دوره نقل هستیم و بپذیریم که این گونه هستیم، اما فکر کنیم ده یا بیست سال بعد چه باید بشود، که اگر درست فکر نکنیم، نهادهای ما یکی پس از دیگری تعطیل خواهند شد و آن گیستگی که در ابتدای صحبتیم گفتم، تکرار خواهد شد.

این کار را انجام بدهد. در دانشگاه این کار را انجام نمی دهیم. رئیس دانشگاه ما سال گذشته می گفت «اگر اینشتبین به اینجا بیاید، استفاده امش نخواهم کرد» و یا زمانی وزیر علوم می گفت «اگر فردوسی الان می بود، من او را استخدام نمی کرم». این ها آفات دوره نقل است. باید سعی کنیم که از این دوره عبور کنیم و از خودمان هم خیلی نباید انتظار داشته باشیم. ما در این دوره سردرگم هستیم و خیلی سخت است که در این سردرگمی بتوانیم کار مشتبه انجام دهیم. مصاديق نفهمیدن علم مدرن کجا هاست؟ این مصداق ها فراوان است، مثلاً در دانشگاه ای یک دانشجوی دکتری می خواهد از یک مقاله بینت بگیرد، اجازه نمی دهیم و می گوییم سهمیه شما در هفته دو ورق است. در دانشگاهی دیگر دانشجوی دکتری به خودش واگذار می شود تا تحقیق کند. او هم با مبلغی تحقیقش را می خرد و از آن «دفاع» می کند! البته در پژوهشگاه این چنین نیست. من اینها را نشانی می دانم که ما در این دوره نقل متوجه نبودیم و باید از آن عبور کنیم. اگر این واقعیت ها را نبینیم، در برنامه ریزی و سیاستگذاری اشتباه می کنیم. به همین خاطر، من جمله ای را به کار می برم: «ما دچار سندروم دوره نقل هستیم». واژه سندروم به معنی مجموعه ناهمجاري های انسان به عنوان یک بدن یا یک اجتماع است. این سندروم پیش آمده و باید با آن بجنگیم و بدانیم که این یک نوع بیماری است در علم ایران و در پژوهش ایران.

پژوهش که مفهوم کاملاً مدرن تری است و ورودش به ایران هم خیلی جدید است معرض دیگری است. تنها سند مکتوب غیر از آنچه که ما در وزارت علوم نوشته ایم، مربوط به شورای انقلاب فرهنگی است که می گوید «پژوهشگر کسی است که در یک مرکز پژوهشی کار می کند.» ما این همه پژوهشکده داریم، اول یک ساختمان می سازند، ماشین می خرند و بعد استخدام می کنند، پس یک پژوهشکده می شود. بنابراین دیگر قرار نیست کاری انجام بدنهند، چون استخدام شده اند. علت این است که اصلاً راجع به آن فکر نکرده ایم.

به این دلیل می گوییم علم در اینجا سابقه چند هزار ساله دارد، ولی پژوهش به معنای مدرنش را نداریم. چندین سند برای موانع پژوهش نوشته شده، تعداد بسیار زیادی مانع عنوان شده است، ولی ما نباید در این دوران اصلاً به موانع فکر کنیم و باید فکر کنیم که چگونه می توانیم از این موانع عبور کنیم. ما باید عوامل رشد پذیری را ببینیم در حالی که اکنون اینها را نمی دانیم. مثل بیماری که در حال مرگ است. پژشک فعلاً می خواهد او را زنده نگه دارد، نمی خواهد او را قهرمان ورزش کند. باید علم را به معنای مدرنش به وجود آوریم. ما به یک «چرخش نگرش» نیاز داریم تا ببینیم چه چیزی در ایران قابل رشد است و آن را رشد بدهیم. این خود به خود باعث می شود که ما به مفهوم مدرن به دنبال علم برویم. در سیاستگذاری ها، چه در سطح عالی کشور، چه در سطح پژوهشگاه، حتی همین پژوهشکده، اولویت ها را از پیش تعیین نکنیم، بلکه به دنبال مسئله ای باشیم که بتوانیم آن را رشد دهیم. اولویت ما باید چیزی باشد که قابل رشد باشد. اگر این گونه فکر کنیم در اداره یک پژوهشکده، دانشگاه و حتی در کل کشور اثرگذار خواهیم شد.

کاری که ما در ایران می کنیم این است: که عده ای جایی درس می خوانند